دست آخر

روایت نجف دریابندری از «دکاداتس» صادق هدایت

هادی صداقت: یک وارونگی

شیما بهره‌مند

در میان اظهارنظرات منحصر نجف دریابندری درباره ادبیات و ترجمه و زبان و سیاست، دیدگاه او درباره صادق هدایت تأمل‌برانگیز است. دریابندری در کفت‌وگویی با سیروس علی‌نژاد که در کتاب «نجف دریابندری: یک پرتره و سه گفت‌وگو» آمده، معتقد است داستان‌نویسی به معنای جدید کلمه با صادق هدایت شروع می‌شود و می‌گوید «در حدود سال ۱۳۱۵، یک اتفاق تازه‌ای در صحنه ادبیات می‌افتد. یک جوان از فرنگ برگشته، می‌نشیند چند تا داستان کوتاه می‌نویسد، و قشر روشنفکر ناگهان متوجه می‌شود که این داستان‌ها با آنچه قبل از آن به اسم ادبیات شناخته می‌شد، فرق اساسی دارد. فرقش این است که این ادبیات جدید خودش را به واقعیت بدهکار یا نسبت به واقعیت متعهد می‌بیند. می‌خواهد حق واقعیت را ادا کند. می‌خواهد صداقت داشته باشد». این است که دریابندری، هدایت را پیام‌آور مکتب جدید صداقت ادبی می‌خواند. تا حدی که هدایت گاهی اسم خودش را وارونه کرده و «هادی صداقت» امضا می‌کرد. «نمی‌دانم این شوخی او چقدر آگاهانه بود، ولی فکر می‌کنم این وارونگی عین حقیقت است. صادق هدایت در حقیقت هادی صداقت بود». انتقاد واقعی و کارساز هدایت این بود که به تعبیر یوسف اسحاق‌پور، حقیقت یک موقعیت تاریخی را نشان می‌داد. اما با اینکه دریابندری بر صداقت هدایت گواهی می‌دهد و اعلام می‌کند آنچه پیش از هدایت به اسم داستان نوشته می‌شد «مقابل داستان» بود، هدایت را در تاریخ ادبیات جدید نویسنده مهم، اما نه نویسنده بزرگ خطاب می‌کند که «استعداد حقیقی‌اش فقط در حد داستان‌های کوتاه است». بعد دریابندری به شاهکار هدایت، «بوف کور» می‌رسد که از دید او «اثر قرار باشد ادبیات احوال درون آدمی را تصویر کند، بوف کور شاید یکی از زنده‌ترین و بهترین تصویرها باشد». با این حال دریابندری می‌گوید «من از بوف کور هیچ خوشم نمی‌آید. این اظهارنظر در بدو امر بکه و واحد می‌نماید. اما در صحنه روشنفکری آن روزگار پیشینه‌ای معتادار دارد. بیراه نیست که دریابندری با وجود ذوق ادبی و تسلطش بر تاریخ ادبیات مدرن، مانند همفکرانش، یکباره از منحط‌بودن «بوف کور» سخن می‌گوید. زیرا که پیش‌ازآن نیز احسان طبری از وابستگی «بوف کور» به سوررئالیسم و انحطاط و پوچی داستان هدایت گفته بود. اما قرائت دریابندری از انحطاط دگرگونه است؛ سرراست نیست و اطوار دیگری دارد. «منظور من از منحط از چیزی است که به فرانسه، هنری یا ادبیات «دکاداتس» می‌گویند. منظل انحطاط سمبلیست‌های آخر قرن گذشته در فرانسه یا از بعضی جهات، نه از همه جهات، مثل اشعار سبک هندی خودمان؛ بنابراین منحط لزوما به معنای بد یا فاسد یا ناشایسته نیست». بعد دریابندری مثال بعیدی می‌آورد از پیترهای بسیار عالی فرانسه که غالبا در حالت «دکاداتس» یا در آستانه فساد جرا می‌زنند. گاهی هم یکی، «و قدم به طرف فساد برداشته‌اند، ولی علی‌نژاد طفره‌های دریابندری را برنمی‌تابد و از ربط قضیه به «بوف کور» می‌پرسد. دریابندری باز به شرح «دکاداتس» پرداخته و با تکیه بر این مفهوم، رئالیست‌های دیگری به انحطاط می‌دهد. «منظورم این است که انحطاط به معنای دکاداتس خاص تاریخ اسپانیا حساب است. یک قدم آن‌طرف‌تر طبری و تباهی است و باز اینکه تشخیص اینکه خرابی و تباهی طبقی راحت به هم پیوست و از بین رفتن طبقه‌ای هم هست.